

متن پرسش

با سلام و ادب استاد بزرگوار با احترام دو مقاله ، یکی مربوط به شما بوده و بنده برای آن نمودار رسم کردم و ... و دیگری مقاله ای که احتمالاً در آینده در فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی چاپ می شود جهت استحضار و اعلام نظر ارسال می شود. نمی دونستم از کجا این مطالب را ارسال کنم ارادتمند شما سید جلال حسینی سنجش کمی و کیفی مفهوم جمهوری و دموکراسی در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره) مرتضی شیرودی و جلال حسینی چکیده جمهوری و دموکراسی، دو واژه ای است که از قرن پنجم قبل از میلاد تا کنون به معنای حکومت مردمی به کار رفته است. از قرن ۱۶ میلادی بر آن تاکید ویژه و گستره ای در غرب صورت گرفته است. امام خمینی (ره) نیز، برای تبیین نظام حکومتی مورد نظر خود، قبل و بعد از انقلاب، آن دو را به کار برده است، اما معنای و مفهوم این دو واژه در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) کاملاً روشن نیست! به نظر می رسد امام خمینی(ره) واژه جمهوری را بیشتر از دموکراسی و به مفهوم نقش تعیین کننده مردم در حکومت با الگوی حکومتی مورد نظر خود یعنی ولایت فقیه نزدیک تر دیده اند. نشان دادن ظرفیت اسلام با مقتضیات زمان و مکان و هویدا کردن سازگاری جمهوری اسلامی (مردم سالاری دینی) با واژه جمهوری و کمتر با دموکراسی از یافته های مقاله حاضر است. کلید واژه ها جمهوری ، دموکراسی، مردم سالاری دینی ، ولایت فقیه و امام خمینی(ره). مقدمه در تلاش برای یافتن پاسخ برای سؤال مقاله(کم و کیف دو واژه جمهوری و دموکراسی در اندیشه سیاسی امام خمینی چگونه است؟) پیشینه دموکراسی و جمهوری در دوران کلاسیک و مدرن جهت نیل به تعریفی که بر پایه آن بتوان مقصود امام خمینی(ره) از آن دو را عرضه کرد، مورد سنجش قرار می گیرد. در ادامه با بررسی کیفی و با کمک سنجش کمی مفهوم جمهوری و دموکراسی در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره) و ارائه تحلیل واژه های مربوط، راه را برای ارزیابی فرضیه در نتیجه گیری، هموار می کند. پیشینه دموکراسی و جمهوری در دوران کلاسیک دموکراسی و جمهوری یکی از قدیمی ترین واژه ها در اندیشه سیاسی است که به طول قدمت خود مخالفت ها و موافقت هایی را به همراه داشته اند. به عنوان مثال سوفسطائیان به دفاع از دموکراسی پرداختند و در مقابل دو فیلسوف بزرگ یونانی، افلاطون و ارسطو به مخالفت با دموکراسی پرداخته و از جمهوری دفاع کرده اند. سوفسطائیان در حدود چهار، پنج قرن قبل از میلاد مسیح معتقد بودند که در عالم، حقیقتی وجود ندارد و یا اگر وجود دارد، قابل درک و حس نیست بنابراین حقیقت رفتن کاری بیهوده است، آنها معتقد بودند باید به آنچه قابل حس و تجربه است بسنده نمود، سوفسطائیان چون دیگر بدنبال حقیقت نبودند و به اصول ثابتی قائل نشدند، مبنای هر چیز را خود انسان قرار دادند، به

طوری که گرگیاس در آن دوران گفت: که انسان با تمام خواسته هایش محور جهان است. (کاپلسون؛ ۱۳۶۲، ۱۷-۱۲۳) آنان بجای خدا و حقیقت، انسان را نشانند و بسیار از اصول را مورد شک و تردید قرار دادند، آنها بر این باور بودند که چون اصول و ارزش های ثابتی در جهان وجود ندارد هر کسی که بتواند با مغالطه حرف خود را به کرسی بنشانند پیروز است، به طوری که یکی از مشاغل آنان تعلیم فن خطابه به جوانان بود؛ آنان انسان جدا شده از حقیقت را بر تخت سروری نشانند، و در پی آن دموکراسی را بر آن اساس پایه گذاری کردند؛ در تقابل با سوفسطائیان افرادی چون سقراط، افلاطون و ارسطو با این اقدامات به مبارزه برخاستند، چرا که بر این باور بودند که اصول ثابت وجود دارد و بر این اساس ارسطو اقدام به پایه گذاری منطق با استفاده از اصول ثابت عقلی نمود، اینان خود را فیلسوف (دوستدار علم) نامیدند چرا که افرادی که خود را سوفیت می نامیدند، نام سوفیست (دانشمند) را به تباهی کشانده بودند. (حسینی، ۱۳۸۷: ۱۴) این فیلسوفان چندان اعتمادی به دموکراسی نداشتند و دموکراسی را حکومت احمق ها می نامیدند و آنرا فاسد می دانستند، چرا که آنان با فرد گرایی صرف مخالف بودند، افلاطون در مقابل از نوعی دیگر از حکومت مردمی حمایت می کرد که در آن حکیم و فیلسوف حاکم است و اصول و ارزش ها معیاری برای اداره جامعه می باشد؛ در این نوع از حکومت مردم با خواست و رغبت خود اداره جامعه ی خود را بدست فیلسوف می سپارند، او به این نوع حکومت مردمی نام جمهوری داد. (کاپلسون؛ همان) در این خصوص او با طرح مثال غار با مذمت طرفداران دموکراسی که تنها به مادیات نظر دارند، آنها را مانند افرادی می داند که بدون شناخت عالم معنی که آنرا عالم مُثُل می نامد، گرفتار اوهام و علایق پوچ حسی و مادی خود هستند، او آرمان خود را در رسیدن به این عالمی می داند که ماهیت غیر مادی دارد و در آسمان ها قرار گرفته و راه رسیدن به آن این است که مردم با میل و رغبت خود فیلسوفی را به سرپرستی خود انتخاب کرده و با تبعیت از راهنمایی های او به تعالی دست پیدا کنند، او این شکل از حکومت را جمهوری می نامد. (همان) برای روشن تر شدن تفاوت و تشابه های دموکراسی و جمهوری در اندیشه فیلسوفان و سوفسطائیان دوران کلاسیک می توان از مقایسه اندیشه افلاطون و پوپر استفاده کرد. افلاطون دموکراسی را ضعیف ترین نوع حکومت می داند که برخلاف سایر حکومت ها قابلیت جهت گیری به امور مثبت را ندارد. افلاطون، در رساله مرد سیاسی می نویسد: «حکومت عامه را ضعیف ترین نوع حکومت می شماریم که نه از حیث خوبی به پایه های حکومت های دیگر می رسد و نه از لحاظ بدی، زیرا در این نوع حکومت قدرت در دست عده ای بی شمار است و به اجزاء بسیار کوچک تقسیم شده، از این رو اگر همه انواع حکومت با قانون توأم باشد، دموکراسی بدترین آنهاست، و اگر همه بی قانون باشند، دموکراسی بهترین آنهاست. بدین جهت اگر بنا باشد که همه ی حکومت ها با بی قانونی و لگام گسیختگی همراه باشند زندگی در کشوری که دارای حکومت دموکراسی است بهتر از کشورهای دیگر است. ولی اگر همه حکومت ها منظم و از روی قانون باشند باید از زندگی در تحت حکومت دموکراسی تا حدّ امکان پرهیز کرد.» (افلاطون، ۱۳۳۵: ۱۶۲۶) اما در جمهوری (مهم ترین رساله

افلاطون) حمله به دموکراسی به صریح ترین و تندترین شکل انجام می شود؛ افلاطون، پس از بیان ویژگی انواع حکومت ها و نحوه تبدیل آنها به هم، ویژگی های عمده ی دموکراسی را به این شکل بیان می کند: «خصائص دموکراسی از همین قبیل است که شنیدی، حکومتی است دلپذیر و بی بند و بار و رنگارنگ، که مساوات را هم بین آنان که مساوی هستند برقرار می کند و هم بین آنان که مساوی نیستند.» (افلاطون، ۱۳۵۳: ۴۲۹) افلاطون بر هدف مندی در تشکیل ساختارهای سیاسی و اجتماعی تأکید می کند؛ حال، با توجه به اینکه در دموکراسی به جای پرداختن به هدف حقیقی زندگی افراد، اهداف مختلف و چه بسا اهداف مبتذل و سطحی مد نظر قرار می گیرند، افلاطون به مخالفت با دموکراسی می پردازد. در این باره می توان به قسمتی از کتاب «از افلاطون تا ناتو» اشاره کرد: "یکی از گناهان اصلی که افلاطون در ادعانامه ی سیاسی خود در آیین کشورداری (جمهوری)، برای مردم سالاری برمی شمارد این است که دموکراسی هدف های گوناگونی را در خود می پذیرد." (برایان، ۱۳۷۳: ۴۰) ارسطو در تقسیم انواع حکومت ها می گوید: «جمهوری، حکومت مردمی است که مصلحت مردم را مدنظر دارد؛ و دموکراسی، حکومت مردمی است که در حکمرانی، مصلحت مردم را مورد لحاظ قرار نمی دهد.» (ارسطو، ۱۳۷۱: ۱۱۶-۱۵۴) در اینجا برای فهم بهتر ریشه های بحث و قضاوت در مورد آن، بهتر است اشاره ای به بحث «هدف مندی» داشته باشیم. در فلسفه ی افلاطون، غایت و هدف زندگی آدمی، رسیدن به سعادت است و سعادت، تنها با درک مثل میسر می شود؛ ولی همه انسان ها به طور مساوی قادر به درک مثل نیستند، بلکه پاره ای افراد با مثل به طور کامل آشنا می شوند و برخی به توسط افراد نخست و با توسل به آنها و با رهنمودهای آنها با مثل آشنایی پیدا می کنند و عده ای نیز از جهان کثرات، راهی به روشنایی عظیمی که در عالم مثل است، نمی یابند. حال که غایت تفکر و حیات آدمی درک مثل شد، و با توجه به اینکه این درک، جز در سایه پاره ای تربیت ها و توسل که توسط حکیم- حاکم یا هیأت حاکمه که با مثل آشنا هستند؛ ارائه می شود، میسر نیست، پس افراد باید تحت برنامه ای که حکیم- حاکم یا هیأت حاکمه ارائه می دهد، هر کدام در جای خود قرار بگیرند. (صدیقین، ۱۳۸۳: ۹۰) اما پوپر به مسئله ی «هدف مندی» به گونه ی دیگری نگاه می کند. پوپر به عنوان نظریه پرداز دموکراسی، در زمینه ی هدف مندی معتقد است هیچ کس حق ندارد برای انسان دیگری هدفی را مشخص کند، و هیچ انسانی را نباید وادار کرد طبق طرح انسانی دیگر زندگی کند. (پوپر، ۱۳۶۸: ۳۶۶) دکتر داوری چنین اندیشه های رادر دوران مدرن از سنخ اندیشه های سوفسطایی می داند، که به هیچ مبنایی اعتقاد ندارند و تنها به رد و نفی صرف می پردازند. (داوری، ۱۳۷۹: ۱۹۱-۲۰۵) به نظر می رسد در دموکراسی، اصولاً چیزی به نام «هدف مندی» در زندگی بشر مورد بی اعتنایی قرار گرفته است. دموکراسی اندیشه ای است که مواقعی به پیروزی دست یافته است که حکومت های آرمانی در تحقق آرمان مورد نظر خود برای کسانی که وعده های تحقق آن آرمان ها را به آنها داده اند، ناکام شده اند. در این وضعیت افراد مشاهده می کردند که هم به هدف نرسیدند و هم متحمل حکومت های استبدادی شدند. این بود که کم کم صرف تحقق آزادی های فردی و نفی

استبداد، نوعی هدف برای افراد شد؛ و حال آن که واقعاً آزادی فردی به عنوان هدف نمی تواند مورد پذیرش آدمی باشد، چرا که آزادی های فردی، انسان را صرفاً به نقطه ی صفر می رساند- یعنی نقطه ای که از هدف ها و ارزش ها و بایدها برای انسان بحث نمی شود بلکه فقط نفی محدودیت غیر، جهت سهولت انتخاب های هر فرد، مورد نظر است؛ حال این انتخاب فردی هر چه می خواهد باشد و به سوی هر هدف و طبق هر ارزشی که می خواهد باشد، باشد و حال آنکه آدمی و روح او در پرستش، عشق ها و نفرت های خود، به دنبال امری بسیار بزرگ تر از آزادی های فردی است، چرا که در این پرستش ها عشق ها و نفرت ها، نفی و سلب مطرح نیست وگرنه پرستش و عشق و نفرت معنا نمی داشت بلکه همواره یک امر اثباتی باعث ایجاد پرستش، عشق و نفرت می شود؛ همواره و به طرز ضروری، پرستش چیزی و نفرت، نفرت از چیزی و عشق، عشق به چیزی است؛ در خلأ عشق و پرستش و نفرت وجود ندارد و در حالیکه آزادی های فردی با توجه به اینکه صرفاً انسان را به نقطه ی صفر می رسانند و فقط به نفی محدودیت غیر می پردازند، نقش نفی و سلب را بازی می کنند و به نظر می رسد که این گرایش های متعالی، تنها در قالب هندسه ی اجتماعی مبتنی بر اصالت کل، قابل طرح و تحقق می باشند. (صدیقین، همان: ۹۵-۹۲) یک مثال، مطلب را روشن تر می کند. فرض کنیم که انسان کاملاً آزاد باشد که هر کاری می خواهد بکند، بکند حال، فردی می خواهد بنابر ویژگی ها و عقاید خودش، یک زندگی متدینانه داشته باشد؛ و از سویی دین او می گوید در برابر فساد مقاومت کن؛ با شرب خمر مبارزه کن؛ از گسترش فساد در جامعه با تمام نیرو ممانعت به عمل آور و... از سوی دیگر، دموکراسی حاکم بر جامعه می گوید که هر چند فردی می تواند آزادانه زندگی دینی را اختیار کند اما دیگری هم حق دارد که مرکز فساد و فحشا ایجاد کند؛ شراب بخورد؛ و... منتها هر کدام باید بدانند تا جایی که کاری به هم ندارند، آزادند. بنابراین فرد، براساس اصول دموکراسی می تواند متدین باشد اما تا جایی که آزادی های دیگران را نفی نکند؛ همچنین بر این اساس که فرد، متدین است باید جلو فساد و فحشا را بگیرد. نتیجه ای که از این بحث حاصل می شود این است که فرد براساس اصول دموکراسی می تواند متدین باشد(زیرا بر اساس دموکراسی آزاد است) ولی براساس اصول دموکراسی نمی تواند متدین باشد!!(چون نمی تواند وظایف دینی خود مانند امر به معروف ونهی از منکر را انجام دهد.) در یک کلام باید گفت هدفمندی انسان با دموکراسی در تناقض می افتد و این تناقض در مراحل از تاریخ که جامعه زیر فشارهای مختلف اقتصادی، سیاسی، و... از رسیدن به اهداف ناامید شده یا آنها را دروغین پنداشته است، فراموش شده و حکومت های طرفدار دموکراسی به منصفی ظهور رسیده اند. حکایت حکومت طرفدار دموکراسی، حکایت تعدادی صفر است که احساس مهم بودن می کنند چرا که هر یک فکر می کنند با پذیرش نظم دموکراتیک و قرارگیری در صف واحد باعث ده برابر شدن ارزش زندگی آدمی می شوند؛ غافل از اینکه جایی که عددی جلو صفرها نباشد، صفرها هیچ اند؛ پوچ اند و آن عدد همان هدف است که عینیتش در کالبد انسانی که به تعبیر افلاطون، حکیم- حاکم است، یعنی انسان برتر، تجسم می یابد. با توجه به موارد مذکور می توان تفاوت و تشابه

های دموکراسی و جمهوری در دوران کلاسیک را به صورت جدول شماره (۱) نشان داد. جدول شماره (۱)

دموکراسی جمهوری تشابه حاکمان توسط مردم انتخاب می شوند. حاکمان توسط مردم انتخاب می شوند. تفاوت ۱. چیزی به نام «هدف مندی» و «اصول ثابت» در زندگی بشر وجود ندارد. ۱. زندگی بشر «هدف مند» و دارای «اصول ثابت» است. ۲. حاکمان لازم نیست اندیشمند باشند، چرا که مردم آنها را برای هدایت خود انتخاب نکرده اند. ۲. حاکمان باید اندیشمند باشند، چرا که مردم آنها را برای هدایت خود انتخاب کرده اند. ۳. حاکمان تنها باید به خواسته های ظاهری مردم توجه نمایند، و وظیفه آنها تعیین صلاح و فساد آنها نیست. ۳. حاکمان باید طبق خواست مردم صلاح و فساد آنها را در نظر بگیرد. ۴. حاکمان نباید جامعه ی آرمانی را در نظر داشته باشند و نباید بر اساس آن اداره جامعه برنامه ریزی نمایند. ۴. حاکمان باید جامعه ی آرمانی را در نظر داشته باشند و بر اساس آن برای اداره جامعه برنامه ریزی نمایند، تا بتوانند مردم را به جامعه ی آرمانی نزدیک نمایند. بنابر این می توان گفت در دوران کلاسیک که دو مفهوم جمهوری و دموکراسی وضع شد، سوفسطائیان دموکراسی را می پسندیدند و فیلسوفان به جمهوری اعتقاد داشتند و این دو مفهوم بایکدیگرمتفاوت و حتی مغایر بوده است. پیشینه دموکراسی و جمهوری در دوران مدرن در حدود قرن ۱۶ میلادی در اروپا، یکسری تحولات سیاسی رخ داد، که بدان نام رنسانس (تجدید حیات) دادند، هدف از این تجدید حیات بازگشت به مفاهیمی بود که در حدود چهار، پنج قرن قبل از میلاد مسیح توسط افرادی بنام سوفسطائیان بوجود آمده بود. در واقع با رنسانس دوران هزار ساله حکومت کلیسا پایان یافت، در آن زمان با سوء استفاده، افرادی در نظر داشتند با بزرگ نمایی هر چه بیشتر ضعف ها، اشتباهات، تحریفات و انحرافات کلیسا آنها را بنام دین تمام کرده و تا ابد دین را از صحنه زندگی بشر خارج نمایند. و بدینسان مدرنیسم با شعار اوماننیسم و دموکراسی و بازگشت به مفاهیم مورد نظر سوفسطائیان آغاز شد. (کاپلسون، همان: ۱۱۷-۱۲۳) بنابر این استفاده از شعار اوماننیسم و دموکراسی ابزاری بود برای کنار زدن دین، گمان رهبران مدرنیست این بود، که هر چه زمان بگذرد، دین که به نظر آنها یک سری باورهای غیر علمی است، بیشتر از زندگی بشر خارج می شود و در آینده جهان تنها صحنه رقابت بین مکاتب مدرن می باشد و در پایان جهان قوی ترین و بهترین مکتب یکه تاز صحنه جهانی می شود و نه تنها اقتدار خود را بر جهان تحمیل می کند، بلکه مردم جهان نیز که بهترین بودن آن را در یافته اند با رضایت کامل آنرا پذیرا خواهند بود. (عباسی، ۱۳۸۲: ۶۵-۲۵) چنانچه دو واژه جمهوری و دموکراسی از نظر مبنایی مورد ارزیابی قرار گیرد، باید گفت هر چند هر دو واژه به معنای مردم سالاری می باشد، اما در اساس مفهوم دقیق این دو واژه در دوران کلاسیک غرب متفاوت بوده است، به طوری که واژه دموکراسی در اندیشه فیلسوفان کم ارزش و واژه جمهوری دارای ارزش بوده است، اما در دوران رنسانس و تجدید حیات اندیشه سوفسطائیان بار دیگر دموکراسی تبدیل به ارزش شد. در واقع مفهوم دموکراسی که در نظر فیلسوفان ضد ارزش بود تبدیل به ارزش شد. آنها به علت عدم تصور امکان وجود اصول ثابت، اعتقاد به جمهوری مورد نظر فیلسوفان را امری ذهنی

انتزاعی و خیالی می دانستند و یابرای جلوگیری از طرح هر گونه الگویی که دارای اصول ثابت و در عین حال مردمی (جمهوری) باشد، تلاش کردند معنای این مفهوم را نیز به مفهوم دموکراسی نزدیک کنند و لذا افرادی چون منتسکیو گفتند دموکراسی نوعی از جمهوری است (عالم، ۱۳۸۹: ۳۱۲) در حالی که این واژه در دوران کلاسیک هر چند به معنای حکومت مردمی و مردم سالاری بود اما تفاوت های اصولی بایکدیگر داشتند و از آن پس این نزدیکی معنایی را در آثار دیگر روشنفکران دیگر نیز می توان دید؛ با گسترش ترجمه گرایی این رویه به کشور های دیگر از جمله ایران نیز سرایت کرد، به طوری که اگر نگوییم در تمام مقاله ها باید گفت در اکثر مقاله های دوران معاصر در ایران از این دو واژه همین نزدیکی معنایی که در دوران مدرن گفته شده، استفاده می شود و چندان دقت ریشه ای و مبنایی در این خصوص صورت نمی گیرد. سنجش کیفی و کمی مفهوم جمهوری و دموکراسی در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره) بررسی کیفی مفهوم جمهوری و دموکراسی در اندیشه سیاسی امام خمینی(ره) به دو صورت میسر است. ۱. سنجش کیفی نحوه استفاده حضرت امام (ره) از دو مفهوم جمهوری و دموکراسی در این روش با توجه به پیشینه ذکر شده از دو واژه جمهوری و دموکراسی در دوران کلاسیک و بدون در نظر گرفتن میزان و نحوه استفاده حضرت امام (ره) از دو واژه جمهوری و دموکراسی و تنها با مقایسه آن با کلیات اندیشه ایشان میتوان به یک نتیجه کلی و منطقی رسید. حضرت امام خمینی (ره) از ابتدای نهضت خود بر دو اصل مهم مردمی و اسلامی بودن تاکید می کردند. در الگوی حکومتی(ولایت فقیه) مورد نظر ایشان حاکمان توسط مردم انتخاب می شوند، اما در واقع انتخاب ولی فقیه توسط مردم، انتخاب یا عدم انتخاب فردی است که مشخصات و ویژگی های او از طرف شرع و عقل تعیین شده است و مردم می توانند این فرد را بپذیرند و انتخاب کنند یا نپذیرند و انتخاب نکنند، که بدان نام مقبولیت می دهند و بقیه سطوح حاکمان نیز توسط مردم انتخاب می شوند. امام خمینی در این خصوص در مصاحبه با خانم الیزابت تارگود می فرماید: «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی، شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما، توسط خود مردم تعیین خواهد شد.» (صحیفه امام، ج ۴: ۲۴۸) حضرت امام بارها بر رای مردم تاکید می کنند و جمهوری اسلامی را یک حکومت ملی اسلامی می دانند که متکی بر رأی خود مردم باشد و مردم بتوانند آزادانه رأی بدهند. (همان، ج ۶: ۵۱) ایشان بارها در تبیین مفهوم جمهوری اسلامی صحبت کرده اند و تاکید نموده اند که جمهوری تکیه بر آراء عمومی است و اسلامی قواعد اسلام می باشد. (همان، ج ۵: ۵۴۸) ایشان در فرازی دیگر چنین فرموده است: «حکومت جمهوری است و تکیه به آرای ملت؛ و قانون، قوانین اسلام است.» (همان، ج ۴۸۲: ۵) هم چنین در جایی دیگر می فرماید: «ماهیت حکومت جمهوری اسلامی این است که با شرایطی که اسلام برای حکومت قرار داده است، با اتکا به آرای عمومی ملت، حکومت تشکیل شده و مجری احکام اسلام می باشد.» (همان، ج ۸: ۱۱۸) بنابراین در اندیشه حضرت امام، ولی فقیه توسط مردم انتخاب می شود، در اینجا دقت شود که این مسئله منافاتی با انتصابی بودن ولی فقیه ندارد. بلکه دیدگاه ولایت

انتصابی نیز به نقش مردم بی توجه نیست. از این دیدگاه، هر چند انتخاب مردم در مشروعیت حکومت تأثیری ندارد، ولی در کارآمدی حکومت، نقش اساسی دارد و بدون آن، هرگز حکومتی تشکیل نمی‌گردد و هر چند مردم کارشناسانی (مجتهدین) که وظیفه شناسایی ولی فقیه را دارد را تعیین و انتخاب می‌نمایند، در واقع مردم ولی فقیه را می‌پذیرند، در اینجا انتخاب به معنای پذیرفتن فردی است که ویژگی‌های لازم برای این مسئولیت را دارا می‌باشد. امام علی علیه السلام فرمود: "اگر اجتماع مردم نبود و با وجود یاری کننده، حجت تمام نشده بود و اگر خداوند از عالمان تعهد نگرفته بود که در برابر ظلم ظالم و مظلومیت مظلوم ساکت ننشینند، ریسمان حکومت را به گردنش می‌انداختم. (حکومت تشکیل نمی‌دادم.)" (نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، باب ۳: ۲۰۲) بر این اساس، حتی هواداران دیدگاه ولایت انتصابی، بر نقش مردم در گزینش حاکم تأکید می‌ورزند. حضرت امام خمینی (ره) در تأیید این نظر می‌فرماید: «ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است اگر به امر خدا نباشد. رئیس جمهور، یا نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است... طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی، کسی نصب شود.» (صحیفه ی نور، ج ۹: ۱۵۲) با این وصف، ایشان بر حضور مردم در صحنه ی سیاست و انتخاب کارگزاران حکومتی، تأکید بسیار داشت. ایشان بارها برای دادن همه یا اکثریت مردم تأکید می‌کردند. (همان، ج ۸: ۴۲) در نظر حضرت امام، قانون اساسی جمهوری اسلام یعنی قانون اساسی اسلام که هم بر آرای ملت و هم موازین اسلامی بنا گشته است (همان، ج ۸: ۲۱۹) و لذا با توجه به وجه مشترک جمهوری و دموکراسی، در نظام بدیل امام این وجه (انتخاب حاکمان توسط مردم) وجود دارد. برای بررسی وجوه تمایز جمهوری و دموکراسی نیز با کمی تأمل می‌توان دریافت در مردم سالاری دینی حضرت امام، بر اصول اسلامی تأکید فراوان شده است و با توجه به عدم پذیرش نسبی گزائی معرفتی و اعتقاد به اصول و ارزش‌های ثابت و غیر متغیر در نظام ولایت فقیه ویژگی‌های جمهوری وجود دارد و از دموکراسی فاصله دارد، به طوری که در این الگو زندگی بشر «هدف مند» و واجد «اصول ثابت» است و حاکمان باید اندیشمند (با توجه به مسلمان بودن مردم، حاکمان باید فقیه باشند) باشند، چرا که مردم آنها را برای هدایت خود انتخاب کرده‌اند و حاکمان باید طبق خواست مردم صلاح و فساد آنها را در نظر گرفته و با توجه به آنها برای مردم برنامه ریزی نمایند تا بتوانند مردم را به جامعه آرمانی نزدیک نمایند، به گونه ایی که تمایز مهم میان دموکراسی و مردم سالاری دینی این است که «آزادی» در دموکراسی هم اصل است و هم هدف، اما در جمهوری اسلامی هر چند هرگز آزادی انسان‌ها از آنان ستانده نمی‌شود و هیچ اجبار و اکراهی نیست اما آزادی از اصالت برخوردار نیست. هدف از حکومت دینی و مردم سالاری دینی، قرب الهی و کمال انسان است و آزادی به مثابه ابزاری برای وصول به این ارزش نهایی و غایی است که ارزشمند است. به تعبیر دیگر ارزش آزادی در نظام اسلامی ارزشی ابزاری و غیره است اما در نظام دموکراسی ارزشی ذاتی و غایی است. هر چند بدون نیاز به مراجعه به فرمایشات ایشان در این خصوص می‌توان دریافت که مبانی دموکراسی به هیچ وجه قابل تطبیق با

اندیشه سیاسی حضرت امام ندارد، اما حضرت امام (ره) در این باره سخنان بسیار شفاف و گویایی دارد. از آن جمله در جایی می‌فرماید: ایشان آزادی رادر محدوده قانون به رسمیت می‌شناسند و آن قانون قانون اسلام است که مردم به آن رای داده‌اند، آزادی در نظر حضرت امام این نیست که هر کسی هر کاری را بخواهد انجام دهد، ایشان آزادی رادر حدی مجاز می‌داند که خداوند تعیین کرده است، وی به طور مشخص از اعمال خلاف عفت و فساد و ایذاء دیگران نام می‌برد و با آن مخالفت می‌کند، و آنها را آزادی‌های غیر منطقی می‌داند. (صحیفه امام، ج ۸: ۲۸۳) وی در ادامه می‌فرماید: «بنا بر این ما آن چیزی را که می‌خواهیم، حکومت الله را می‌خواهیم؛ حکومت خدا را می‌خواهیم. ما می‌خواهیم قرآن حکومت کند بر ما. ما می‌خواهیم قوانین اسلام بر ما حکومت کند. ما هیچ حکومتی را جز حکومت الله نمی‌توانیم بپذیریم؛ و هیچ دستگاهی را که بر خلاف قوانین اسلام باشد نمی‌توانیم بپذیریم و هیچ رأیی را که بر خلاف رأی اسلام باشد و رأی شخصی باشد. رأی گروهی باشد، رأی حزبی باشد، ما نمی‌توانیم بپذیریم. ما آن را می‌توانیم بپذیریم که قانون اسلام حکمفرمایی کند. ما تابع اسلام هستیم؛ ما تابع قانون اسلام هستیم. و جوانهای ما خونشان را برای اسلام داده‌اند. جوانهای ما آن قدر جدیت کردند، می‌گفتند ما اسلام را می‌خواهیم، ما احکام اسلام را می‌خواهیم.» (همان) ایشان در تبیین آزادی در اسلام می‌فرمایند: «احساس یک آزادی کردید و آزاد هستید، ببینیم که آیا آزادی که ما الآن داریم با این آزادی چه می‌کنیم. ما الآن از قید و بندی که رژیم سابق داشت آزاد هستیم؛ و لهذا آزادانه شما پیش ما آمدید و سابقاً نمی‌توانستید؛ و ما هم آزادانه با شما صحبت می‌کنیم، و شما هم با ما صحبت می‌کنید؛ لکن ما با این آزادی باید چه بکنیم؟ آیا حالا که آزاد هستیم دیگر تمام قید و بندها را کنار بگذاریم؟ به مجرد اینکه آزاد شدیم هر چه می‌خواهیم بگوئیم؟ هر چه می‌خواهیم بنویسیم؟! هر کاری می‌خواهیم بکنیم؟ این است معنای آزادی که در جمهوری اسلامی است، که قیدها و بندها دیگر برداشته باید بشود؟ هر کس هر چه می‌خواهد بگوید؟ و لو ضد ملت باشد، و لو ضد اسلام باشد، و لو بر خلاف قرآن مجید باشد؟ یا نه، آزادی که می‌خواهیم ما، آن آزادی که اسلام به ما داده است، حدود دارد آزادی.» (همان، ج ۸: ۱۱۹)

حضرت امام بارها حکومت‌های دموکراتیک را مورد نقد قرار داده و به دلایل زیر آن را مردود می‌داند:

- ۱- تمام قیدها برداشته می‌شود و آزادی‌های نامشروع رایج می‌گردد. ایشان در این باره می‌فرمایند: «مراکز فحشا هیچ مانعی با جمهوری دموکراتیک ندارد. اینها که جمهوری دموکراتیک می‌خواهند این را می‌خواهند. یک همچو آزادی را می‌خواهند. و ما که عرض می‌کنیم جمهوری اسلامی، این است که روی قواعد اسلام باید باشد. باید مراکز فحشا بسته بشود. جوانهای ما به مراکز فحشا وارد نشوند.» (همان، ج ۸: ۱۲۱) ۲- دموکراسی تفسیرهای مختلف شده است. ارسطو یک جور تفسیر می‌فرماید: «این دموکراتیک» و «دموکراسی» تفسیرهای مختلف شده است. ارسطو یک جور تفسیر کرده است؛ الآن هم که ما هستیم، غربی‌های سابق یک جور تفسیر می‌کردند؛ غربی‌های لاحق یک جور و شوروی یک جور تفسیر می‌کند. ما وقتی یک قانون می‌خواهیم بنویسیم، باید صریح باشد و

معلوم. یک لفظ مشترکی که هر کس یک جوری به یک طرف می‌کشدش ما نمی‌توانیم استعمالش کنیم.» (همان، ج ۱۰: ۴۴) و یا فرموده اند: «ما می‌گوییم یک چیزی که مجهول است و هر جا یک معنا از آن می‌آید، ما نمی‌توانیم آن را در قانون اساسی مان بگذاریم که بعد هر کسی دلش می‌خواهد آن جوری درستش کند. ما می‌گوییم اسلام» (همان، ج ۱۰: ۵۲۶) ۳- علت تاکید بر روی دموکراسی هراس دشمنان از اسلامیت است، هدف کنار زدن اسلام است. (همان، ج ۱۰: ۵۲۶) حضرت امام در جای دیگر در این خصوص می‌فرماید: «همه‌اش دنبال این هستیم که غرب چکاره است. الآن هم که جمهوری اسلامی را ما می‌خواهیم ان شاء الله مستقر بشود و می‌خواهیم حساب مان را از غرب جدا بکنیم و استقلال همه جانبه پیدا بکنیم، الآن هم یک دسته «غریزه‌هایی» هستند که اینها الآن در فکر این هستند که این جمهوری، اسلامی‌اش نباشد؛ همان «جمهوری» باشد. یک جمهوری دمکراتیک باشد.» (همان، ج ۸: ۹۵) ایشان همچنین می‌فرمایند: «اینها به دست و پا افتادند که نگذارند یا فراندنم بشود، به طور صحیح تحقق پیدا کند- و این خیال خامی است- و یا قانون اساسی اسلامی مبنی بر مذهب اثنی عشری، شیعه اثنی عشری، تصویب بشود؛ به خیال خودشان می‌توانند- و این خیال خامی است- و یا جمهوری اسلامی در آن خلل واقع بشود؛ جمهوری مطلق باشد یا جمهوری دمکراتیک یا جمهوری اسلامی دمکراتیک. همه اینها غلط است: «جمهوری اسلامی.»» (همان، ج ۶: ۳۶۳) ۴- جمهوری دمکراتیک یعنی جمهوری غربی امام در این باره می‌فرماید: «جمهوری دمکراتیک یعنی جمهوری غربی، یعنی بی‌بند و باری غرب. این تقلیدها را کنار بگذارید، این غریزگیها را کنار بگذارید.» (همان، ج ۶: ۳۶۲) با توجه به موارد ذکر شده حضرت امام اجازه ندادند لفظ دموکراسی در نام نظام اسلامی ایران قرار بگیرد و اما جمهوری و اسلام نه تنها تعارض و تضادی بایکدیگر ندارند بلکه می‌توان این دو مفهوم را در کنار یکدیگر استفاده کرد و ایشان نام جمهوری اسلامی را پیشنهاد کرده و آنرا به فراندنم گذاشتند. وبعد از رای ۲/۹۸ در صدی مردم به جمهوری اسلامی حضرت امام حکومت قانون را تبعیت از احکام اسلامی معرفی می‌نمایند و می‌فرمایند: «ما می‌خواهیم که احکام اسلام در همه جا جریان پیدا بکند و احکام خدای تبارک و تعالی حکومت کند. در اسلام حکومت حکومت قانون است. حتی حکومت رسول الله، حکومت امیر المؤمنین- سلام الله علیه- حکومت قانون است. یعنی قانون آنها را سر کار آورده است. أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ حکم خداست. آنها به حکم قانون، واجب الاطاعه هستند. پس حکم مال قانون است؛ قانون حکومت می‌کند در مملکت اسلامی؛ غیر قانون هیچ حکومتی ندارد.» (همان، ج ۸: ۲۸۱) اما ساختار نظام جمهوری اسلامی با چنین شکل و نهاد هایی نه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سابقه داشت و نه در زمان حضرت امیرعلیه السلام و نظامی با این خصوصیات، تحقق نداشته است؛ بلکه علت انتخاب این عنوان از میان سایر اشکال بدیل از قبیل «جمهوری مسلمانان»، «جمهوری دمکراتیک اسلامی»، «جمهوری اسلامی» و... به بیشترین انطباق این اصطلاح با اصول و چارچوب های کلی که در اسلام برای نظام سیاسی معین شده و همچنین

توجه به شرایط و مقتضیات زمانی، بازمی‌گردد؛ زیرا با قید «اسلامی» دو ویژگی مهم ساختار نظام سیاسی - اسلامی، یعنی ضرورت مشروعیت الهی حاکم و همچنین ضرورت اسلامی بودن قوانین، رعایت شده است و با قید «جمهوری» به مردم به عنوان مهم‌ترین مبدأ شکل‌گیری و کارآمدی نهادهای حکومتی و ضرورت توجه به مقتضیات زمان و شکل‌گیری ساختارهای متناسب با آن، مانند تفکیک قوا و... و همچنین به اصل خطاپذیری مجریان و ضرورت نظارت بر آنها، دقت و توجه کامل شده است. با توجه به مطالب مذکور انتظار این خواهد بود که حضرت امام (ره) برای دفاع و تبیین نظام مورد نظر خود از واژه دموکراسی استفاده نکرده باشند اما با مراجعه به آثار ایشان مشاهده می‌کنیم که وی در مواردی از این واژه استفاده کرده اند، و لذا در ادامه به بررسی علت این تعارض می‌پردازیم. ۲. سنجش کمی نحوه استفاده حضرت امام (ره) از دو مفهوم جمهوری و دموکراسی با استفاده از نرم افزار «مجموعه آثار حضرت امام خمینی» می‌توان در مجموعه بیست دو جلدی صحیفه نور تمام فرمایشات ایشان را رصد نمود، هر چند این منبع دربردارنده سخنان، پیامهای شفاهی و مکتوب و مصاحبه‌های امام (ره) از اوایل سالهای دهه چهل شمسی است، به نقطه نظرات ایشان در سایر آثار مکتوبشان اشاره‌ای ندارد. تعداد کاربرد واژه جمهوری با استفاده از این نرم افزار ۴۱۴۶ مورد بوده، که در اکثر قریب به اتفاق آنها واژه جمهوری در کنار واژه اسلامی آمده است و به نظر می‌رسد در بسیاری موارد منظور امام ذکر نام نظام جمهوری اسلامی است و لذا نمی‌توان از این آمار به صورت کمی بهره برد، بنابر این از بررسی سنجش کمی مفهوم جمهوری می‌گذریم. همانگونه که دکترخوان کاظمی در مقاله امام خمینی (ره) و دموکراسی با استفاده از نرم‌افزار کامپیوتری گفته اند: میزان کاربرد واژه دموکراسی ۷۰ مورد می‌باشد که ۶۴ مورد (۹۱/۴٪) از این کاربردها در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ انجام شده است. در جدول زیر میزان استفاده واژه یاد شده، بر حسب زمان نقل شده، آمده است. هر چند که به نظر میرسد برای بررسی دقیق‌تر سنجش کمی نحوه استفاده حضرت امام (ره) از واژه دموکراسی باید علاوه بر جستجوی واژه دموکراسی با استفاده از نرم افزار واژه دموکراتیک را نیز مورد جستجو قرار داد، اما در جستجوی واژه دموکراتیک تعداد ۲۹ مورد استفاده نشان داده می‌شود، اما در جستجوی واژه جمهوری مواردی مشاهده شد که دموکراتیک بعد از جمهوری بصورت «جمهوری دموکراتیک» آمده است و این موارد در جستجوی واژه دموکراتیک نیامده است و این مورد، اتقان پژوهش‌های دیگر در این زمینه را دچار اشکال می‌نماید. هر چند این اشکال به معنای زیر سؤال رفتن تحقیق آقای اخوان کاظمی نمی‌باشد، هر چند که احتمال وجود واژه دموکراسی علاوه بر موارد جستجو شده توسط ایشان منتفی نمی‌باشد. جدول شماره (۲) تعداد دفعات استفاده حضرت امام از واژه دموکراسی در سالهای مختلف سال تعداد استفاده از واژه دموکراسی درصد فراوانی ۱۳۵۴ ۴۳/۱۱ ۱۳۵۶ ۴۳/۱۱ ۱۳۵۷ ۸۶/۲۲ ۳۱ ۱۳۵۸ ۲۸/۴۴ ۱۳۶۲ ۱۴/۴۷ ۳۳ ۱۳۶۷ ۴۳/۱۱ ۱۳۶۸ ۴۳/۱۱ ۱۳۷۰ مجموع ۷۰ ۱۰۰ ۱۵۲۳

مورد واژه «ملت» و ۱۲۱۲ مورد واژه «مردم» را استفاده کرده اند که با توجه به کاربرد غالباً مترادف آنها توسط امام (ره)، در مجموع ۲۷۳۵ بار ایندو لفظ تکرار شده‌اند. اما کاربرد واژه دموکراسی در بیان امام

۵/۲٪ (۷۰ مورد) این تعداد است. که نسبت استفاده واژه مردم به دموکراسی، ۲/۹۴٪ به ۸/۵٪ می‌باشد. (اخوان کاظمی، ۱۳۸۰: ۷-۸) با مشاهده این میزان استفاده حضرت امام (ره) سئوالاتی پیش می‌آید. چرا استفاده ایشان از واژه دموکراسی در مقایسه با واژه های به معنای ملت بسیار اندک است؟ چرا ایشان حتی به میزان اندک از این واژه استفاده کرده اند؟ و چرا بیشترین کاربرد ایشان از این لفظ در سالهای ۵۷ و ۵۸ بود؟ پاسخ سئوال اول قبل از این داده شده است، چرا که مبانی دموکراسی به مبانی اسلام همخوانی ندارد و استفاده زیاد از این عبارت و یا آوردن این لفظ در کنار واژه اسلام در نام نظام اسلامی ایران می‌تواند در آینده مشکلاتی را مانند انتظارلحاظ کردن اندیشه های مغایر با دین مانند لیبرالیسم را در نظام ایجاد نماید و توطئه های عیه نظام صورت گیرد. برای پاسخ به سئوالات دیگر می‌توان گفت: ۱. استفاده از قاعده الزام و جدل از واژه دموکراسی با توجه به استفاده به میزان کم از این واژه و همچنین کاربردی ۴/۹۱٪ از این واژه در سالهای ۵۷ و ۵۸ نشان می‌دهد، که با توجه به نوپا بودن انقلاب و همچنین نیاز به دفاع و تبیین اصول انقلاب و عدم آمادگی و زمینه قبول نقد های اساسی به مبانی دموکراسی، و علاوه بر آن جا افتادن این اندیشه در جهان که تنها یک الگوی کلی مردم سالاری وجود دارد و آن نیز دموکراسی است و در مقابل آن الگوی دیگر مردم سالاری وجود ندارد (الگوی جمهوری که قبل از این تبیین شد.) و گمان می‌شد در مقابل دموکراسی دیکتاتوری است، ایشان علی‌رغم نقد الگوهای مطرح مدعی دموکراسی به نقد مبانی دموکراسی نپرداختند و نه تنها از کنار آن گذشتند بلکه در مواردی به موجب قاعده الزام «و أَلْزَمُوهُمْ بِمَا أَلِزَمُوا عَلَیْهِ أَنْفُسَهُمْ» (یعنی آنها را الزام کنید به آنچه آنان خود را بدان ملزم می‌دانند) و «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» (سوره النحل، آیه ۱۲۵) (یعنی با آنها با جدال احسن محاجه کن) برای دفاع و تبیین الگوی بدیل خود و در مقابل مخالفان انقلاب اسلامی که تلاش می‌کردند، این الگو را معادل دیکتاتوری معرفی کنند، لازم بود در مقطعی قبل از تثبیت انقلاب و تا آماده شدن شرایط در موارد معدودی از این واژه استفاده کنند. (اخوان کاظمی، همان: ۱۱) و لذا می‌بینیم که حضرت امام (ره) در مواردی برحسب ضرورت همانند موارد ذیل از واژه دموکراسی استفاده کرده اند فرمودند: «شیاطین می‌خواهند منعکس کنند که ایران قابل دموکراسی نیست. ایران قابل عدالت نیست. ایران قابل آزادی نیست. (صحیفه نور، ج ۵: ۸۲ - ۸۱). برای قطع بعضی حرفها و بهانه‌ها بنابراین شد که فراندوم [جمهوری اسلامی]. بشود و بهانه‌گیرها فهمیدند به اینکه مسأله آنطور که خیال می‌کردند نیست و ملت با اسلام است.» (همان: ۲۳۵) و یا در جای دیگری می‌فرمایند: «دموکراسی این است که آراً اکثریت - و آنهم اینطور اکثریت - معتبر است. اکثریت هر چه گفتند آرایشان معتبر است ولو به ضرر خودشان باشد.» (همان: ۸) ۲.

استفاده از برداشت مصطلح از دموکراسی که بدون توجه به مبانی آن مطرح می‌باشد. (دموکراسی ساختاری) در جهان الگوهای مختلفی وجود دارد که بدون توجه به مبانی دموکراسی، تنها دموکراسی را به صورت ساختاری مورد استفاده قرار می‌دهند یعنی اینکه مقصود آنها تنها شکل حکومت است و به مبانی اومانیستی و فردگرایانه ی آن توجهی ندارند بطوریکه که در آن حکومت ها انتخابات انجام

می‌گیرد و قوای سه‌گانه مستقل وجود دارد و ... به عبارت دیگر مردم خود سرنوشت خود را تعیین می‌نمایند؛ این برداشت از دموکراسی در مقابل دیکتاتوری است، که میتوان برای آن نام دموکراسی ساختاری رانیز انتخاب کردو به نظر می‌رسد امام (ره) از این برداشت نیز استفاده کرده‌اند، آنجائیکه می‌فرمایند: «می‌گویند این دموکراسی نیست. دموکراسی غیر از این است که مردم خودشان سرنوشت خودشان را در دست بگیرند. کجای دنیا اینقدر دموکراسی هست که برای قانون اساسی دو دفعه مردم رأی بدهند... شما اگر بگوئید محل اشکال است، شما می‌خواهید تحمیل کنید. شما دیکتاتور هستی که می‌خواهی تحمیل کنی.» (صحیفه نور، ج ۱۱: ۱۹۸ □ ۱۸۹) با این توضیح می‌توان دموکراسی را در اندیشه امام به دونوع دموکراسی (دموکراسی مبنایی و دموکراسی ساختاری) تقسیم کرد، که دردموکراسی مبنایی با توجه به رجوع به اصول سوفسطایی و اومانستی خود قابل جمع با الگوی بدیل حضرت امام (ره) نیست واما دموکراسی ساختاری قابل جمع با الگوی اسلامی مورد نظر امام می‌باشد وایشان در موارد محدودی از این برداشت استفاده کرده‌اند و شاید براین اساس بتوان از لفظ دموکراسی اسلامی نیز استفاده کرد؛ هر چند امام برای جلوگیری از ایجاد ابهام و سوء استفاده در آن زمان و آینده تلاش کردند از این برداشت کمتر استفاده نمایند. نتیجه‌گیری در این پژوهش تلاش ما پاسخ به چگونگی کیفیت و کمیت دو مفهوم جمهوری و دموکراسی در اندیشه امام خمینی (ره) است؟ برای پاسخ به این سؤال در ابتدا این دو مفهوم در دوران کلاسیک و مدرن غرب مورد بررسی قرار گرفت و این نتیجه حاصل شد، که در نظر فیلسوفان اولیه (سقراط، افلاطون و ارسطو) که برای جهان هستی و زندگی «اصول ثابت» و «هدف مندی» قائل بودند جمهوری نوعی از حکومت مردمی مطلوب تلقی می‌شد که در آن حاکمانی که علاوه بر اداره امور مردم وظیفه هدایت و تربیت جامعه را نیز بر عهده دارند، باید اندیشمند باشند، بنابراین آنان علاوه بر تحقق خواست مردم می‌بایست در بر نامه‌های خود صلاح و فساد مردم را نیز مد نظر قرار دهند تا بتوانند آنان را به سمت جامعه آرمانی رهنمون شوند. این فیلسوفان در مقابل دموکراسی را تقبیح کرده و آن را حکومت احمق‌ها می‌دانستند چرا که در آن نوع حکومت مورد نظر سوفسطائیان اعتقادی به «اصول ثابت» و «هدف مندی» در زندگی بشر وجود نداشت و لذا در دموکراسی لزومی ندارد حاکمان اندیشمند باشند، چرا که مردم آنها را برای هدایت خود انتخاب نکرده‌اند و با توجه به بازگشت دوران مدرن به اندیشه سوفسطائیان، دموکراسی که در دوران کلاسیک مذموم شده بود، مورد توجه قرار گرفت چرا که آنان مانند سوفسطائیان برای جهان هستی و زندگی بشر هدف و اصول ثابتی قائل نبودند، هر چند تئوریسین‌های آنان به دلیل مطرود بودن نام سوفیست نام فیلسوف بر خود نهادند. آنها بایکسان و یا نزدیک دانستن دو مفهوم جمهوری با دموکراسی تکلیف جمهوری را مشخص کردند و بنابر این در دوران مدرن تنها یک نوع حکومت مردمی معنا و مفهوم داشت آنهم دموکراسی بود که نمی‌توانست در آن هدفمندی و اعتقاد به اصول ثابت وجود داشته باشد و لذا در این دوران هر اندیشه‌ای که در آن اعتقاد به اصول ثابت و هدفمندی در حکومت بود، در مقابل مردم سالاری تعبیر شده و نوعی از دیکتاتوری محسوب شد و

برخی از آنان (مانند پوپر) تلاش نمودند ، که حتی اندیشه های توتالیتر مانند فاشیسم و نازیسم که خود الگویی از اندیشه مدرن است را نیز به فیلسوفانی مانند افلاطون نسبت دهند . و لذا با توجه به جایگاه ویژه مردم در اسلام و اندیشه حضرت امام (ره) می توان گفت در اندیشه ایشان جمهوری مورد قبول و دموکراسی غیر قابل پذیرش می باشد، و لذا ایشان در ارائه پیشنهاد نام نظام کشور اسلامی ایران علی رغم توصیه ی برخی از افراد از آوردن نام دموکراسی خودداری کردند. اما با این وجود با بررسی فرمایشات حضرت امام (ره) می بینیم که ایشان چندین بار در تبیین مردم سالاری در نظام بدیل خود از لفظ دموکراسی استفاده کرده اند، اما با دقت بیشتر در استفاده بیش از ۹۰ در صدی از این لفظ در سالهای ۵۷ و ۵۸ و اینکه ایشان برای اشاره به مردم تنها در حدود ۵ در صد موارد از دموکراسی استفاده نموده اند و در حدود ۹۵ درصد موارد از لفظ هایی مانند ملت و امت بهره برده اند ، می توان نتیجه گرفت که استفاده از لفظ دموکراسی با توجه به لزوم تبیین ماهیت مردمی انقلاب و با توجه به اینکه در اندیشه حاکم بر جهان در دوران مدرن با مبانی سوفسطایی آن دموکراسی معادل مردم سالاری بود و مقابل دموکراسی حکومت دیگری غیر از حکومت استبدادی متصور نبود ، ایشان بنا به ضرورت از قاعده جدل استفاده کرده و این لفظ را به کار برده اندو به هیچ عنوان حضرت امام این واژه را با مفهوم مبنایی آن استفاده نکرده اند ، بلکه تنها آن را در معنای ساختاری آن که در آن دموکراسی ظرف انقلاب و اسلام مظلوف آن است ، طرح کرده اند. منابع: - ارسطو، سیاست، حمید عنایت، چاپ سوم (تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱). - افلاطون ، مجموعه آثار افلاطون، لطفی محمد حسن، چاپ اول ، (تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۳۵)، جلد سوم. - افلاطون ، جمهوری، لطفی محمد حسن، جلد سوم، چاپ اول (تهران، بیجا، ۱۳۵۳). - اخوان کاظمی، بهرام، "قدمت و تدوام نظریه ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه امام خمینی (ره)"، (تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷). - اخوان کاظمی، بهرام، "امام خمینی و دموکراسی"، کتاب نقد شماره ۲۰ و ۲۱، (پاییز و زمستان ۱۳۸۰). - پوپر، کارل، جامعه ی باز و دشمنان آن ، مهاجر علی اصغر (تهران ، انتشارات خوارزمی ، ۱۳۶۸). - حسینی، جلال، پایان جهان؛ مدرنیته یا...، (قم، انتشارات زمزم هدایت، ۱۳۷۸) - عباسی، حسن ، جنگ جهانی چهارم و رفتار شناسی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ، (قم: انتشارات پارسیان، ۱۳۸۲). - داوری اردکانی، رضا، سیری انتقادی در فلسفه کارل پوپر، چاپ اول، (تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹). - ردهد، برایان، از افلاطون تا ناتو ، کاخی مرتضی، چاپ اول، (تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۷). - سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۳ . - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه ، (قم، موسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق) ج ۲۶/ص ۱۵۸ - صحیفه امام، جلد های مختلف - صدیقین، علیرضا، نقد انتقادات پوپو بر افلاطون و ارسطو با محوریت دموکراسی، (اصفهان، کانون پژوهش، ۱۳۸۳). -

حائری، عبدالهادی، آزادی های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه گران مسلمان (مشهد، جهاد دانشگاهی ۱۳۷۴) - کاپلسون ، فردریک، تاریخ فلسفه ، ترجمه سید جمال مجتبوی، جلد اول، قسمت اول، (تهران، ۱۳۶۲). - مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه ، چاپ سوم ، (قم مدرسه امام امیرالمومنین

۱۴۱۱ ق) ج ۲ ص ۱۵۹ - مهیار، رضا ، فرهنگ ابجدی ، چاپ اول، (قم: انتشارات اسلامی چاپ اول، ۱۴۱۰ق) - نرم افزار مجموعه آثار حضرت امام خمینی، دوره ۲۲ جلدی، تهران، موسسه تنظیم و نشر امام خمینی (ره) جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی سؤال: بر اساس آیات و روایات متعدد، زمینه تحقق اسلام در حاکمیت پیامبر اکرم (ص) و یا ائمه اطهار (س) و یا فقها می باشد، آیا این شرایط و زمینه با پیروزی جمهوری اسلامی ایران محقق شده است یا خیر؟ و جایگاه اندیشه غدیر در جمهوری اسلامی چیست؟ و سیر رسیدن به این جایگاه از غدیر تا پیروزی جمهوری اسلامی چه مسیری را طی کرده است؟ فرضیه: از غدیر تا پیروزی جمهوری اسلامی، اندیشه غدیر همواره یک مسیر پر فراز و نشیب بوده، اما ۱. همواره برآیند این سیر به سمت اعتلای هر چه بیشتر و تحقق غدیر بوده است. ۲. تنها زمانی که می توان گفت اندیشه غدیر تحقق یافته است جمهوری اسلامی ایران است، زیرا در این نظام مشروعیت به حکم فقیه آل محمد (ص) است و تمام قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی ایران باید به تصویب شورای نگهبان برسد. ۳. الگوی حاکم بر نظام جمهوری اسلامی ایران بهترین بدیل برای حکومت قبل از ظهور می باشد، به عبارت دیگر این نظام یک حلقه قبل از ظهور می باشد. جایگاه ۱- طرح مسئله این جایگاه با واقعه غدیر شروع شد که خداوند به پیامبر اکرم (ص) فرمود «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (سوره اعراف، آیه ۱۵۸) «ای رسول! آنچه را که از پروردگارت به تو نازل شده را بگو و اگر آن را نگوئی، تو رسالت او را نرساندی و خداوند تو را از مردم محافظت می کند، چرا که خداوند گمراهان را هدایت نمی کند»

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: موضوعی که در این پژوهش بر روی آن انگشت گذاشته‌اید موضوع بسیار ارزشمندی است که متأسفانه هنوز برای جامعه‌ی ما در ست تبیین نشده است و حتی عده‌ای در دل این انتخابات مترصد هستند که با نادیده گرفتن معنای مردم‌سالاری دینی روح دموکراسی به همان معنای غربی را بازسازی کنند و لذاست که تأکید بر این موضوع بیش از پیش لازم است. موفق باشید